

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

حزب کار ایران (توفان)

۰۵ اپریل ۲۰۲۴

جلوه‌هایی از جامعه بی وجدان روشنفکری در ایران

می جولان، وزیر برابری و توسعه زنان اسرائیل در پارلمان این کشور جعلی گفت: «من شخصاً به کشتن نوزادان و ویرانی غزه افتخار می‌کنم».

این شخص «وزیر برابری و توسعه زنان اسرائیل» است که به نسل‌کشی و جنایات جنگی و کشتار ۳۹ هزار فلسطینی که بیش از ۷۰ درصد آنان را زنان و کودکان، آنهم در آستانه ۸ مارچ روز جهانی زن، تشکیل می‌دهند، افتخار می‌کند. باقی اعضای کابینه نتانیاهاو قطعاً افراطی‌تر از او هستند که این درندگی را بارها نشان داده و توجیه کرده‌اند. عوامل آنها در همه جا تبلیغ می‌کنند که سازمان حماس «ارتجاعی و تروریستی» است و لذا سلاحی یک سازمان «ارتجاعی و تروریستی» اشکالی نداشته جنایت جنگی محسوب نشده و در خدمت بشریت است. آنها سال‌هاست با دست‌آوردی خویش اسلام‌ستیزی را در جهان و به ویژه در میان ایرانیان خودتحقیر رواج داده‌اند و این ایدئولوژی اسلام‌ستیزی را که مکمل صهیونیسم است برای توجیه هر جنایت و نقض حقوق بشری به کار می‌گیرند.

اشتباه نکنید! آنها با اسلام‌ستیزی مبارزه با ادیان به طور کلی مورد نظرشان نیست، بلکه تقویت سایر ادیان در مقابل اسلام برای توجیه تاریخ استعماری و نژادپرستانه سفیدپوستان، مو بلوندها و چشم‌آبی‌های غربی است که بخشی از هویت فرهنگی آنها می‌باشد. آنها که خود را با تکرار مکرر و با برچسب جامعه «متمدن» و «جهانی» غرب، با زور تبلیغات سرسام‌آور و مغزشوئی وزارت استعماری خود، خویش را متمدن، جهانی و مرجع تقلید معرفی کرده و جا زده‌اند، نیز در کنار این بربریت و نسل‌کشی قرار دارند و چون درجه هوششان از ایرانیان مزدور و خودتحقیر بیشتر است، کشتار ده‌ها هزار حماسی، و در فردای مبارزه، کشتار میلیون‌ها ایرانی، تاجیکی، ترکمن، ازبکی، قرقیزی، افغان، عرب، کرد، بلوچ و ترک «بی‌ارزش»، را نه آشکارا با الهام از ایدئولوژی ارتجاعی، نهادینه و نژادپرستانه خودشان، بلکه با «تروریستی» خواندن حماس توجیه می‌کنند.

البته به طور عینی فرقی میان این دو نظریه نیست که به نتایج واحد می‌رسند. یکی کشتار مردم فلسطین را با زور تبلیغات و عوام‌فریبی، تروریستی می‌خواند و واجب‌القتل نمایاند و دیگری حماس و پیروانش را دارای ایدئولوژی ارتجاعی دانسته و واجب‌القتل می‌شمارد.

هر دو جناح در یک ارکستر دسته جمعی برای کشتار انسانیت توسط صهیونیسم و نسل‌کشی کف می‌زنند و پای‌کوبی می‌کنند. هر دو جناح پیروان «یورگن هابرماس» (Jürgen Habermas) صهیونیست فیلسوف معاصر هستند که این

نظریات نهفته نژادپرستانه را با فلسفه برتری‌جویانه اروپائی، تا مغز استخوان روشنفکران تهی مغز غرب‌پرست و خودتحقیر ایرانی فرو کرده‌اند. مصاحبه‌ای نیست که در آن روشنفکران غرب‌گرا و خودتحقیر ایرانی برای خودنمایی و عرضه‌ی درجه‌آگاهی خود مرتب به فلاسفه، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان لیبرال نظیر یورگن هابرماس، مارتین هایدگر، میلتون فریدمن، ماکس وبر، کارل پوپر و نظایر آنها حواله ندهند که گوئی آنها مراجع تقلیدند، کلام آخر را بیان کرده و گفتارشان وحی منزل است.

تمام فلسفه نژادی و آلوده غرب که برای ملت‌ها و اقوام جهانی آموزگار اخلاق شده‌اند و برایشان درجه، رتبه و مدال عوامفریبانه تعیین می‌کنند بر دموکراسی یونان باستان و بربریت پارس‌ها بنا شده که گوئی اگر در جنگ «ترموپیل» ایرانیان پیروز شده بودند، امروز سرنوشت تاریخ بشریت و غرب فرق داشت و در آنجا به جای دموکراسی، استبداد شرقی و اسلامی حاکم بود.

اما دموکراسی یونان دموکراسی تنها میان اقلیتی به عنوان انسان‌های آزاد حاکمیت داشت و دموکراسی برای ابناء بشر نبود. برده‌داری که در ایران آثاری از آن نیست در یونان (دولت-شهر آتن) رواج کامل داشت و برده‌ها که اکثریت مردم و تولیدکنندگان را تشکیل می‌دانند از کوچکترین حقی محروم بودند و توسط «انسان‌های آزاد» مورد تجاوز قرار گرفته و به قتل می‌رسیدند.

فلاسفه غرب به تفسیر و تعمیق این رویداد تاریخی نمی‌پردازند و در مورد آن اساساً سکوت اختیار می‌کنند. تکرار این سکوت برای بیان ساخت هویت غربی و ساختمان فکری آن که به نسل‌های بعدی تزریق می‌کنند و توجیه تاریخ استعماری و نسل‌کشی‌های آنهاست، لازم است تا چفت و بست‌های اجتماعی، فکری، همگرایی، «وحدت ملی» جوامع اروپای غربی را محکم کنند. همه کتب و فلم‌های هالیوودی در دشمنی با ایران می‌باشند. روشنفکران حقیر و خودتحقیر ایرانی که زاده این مراسم تاریخی شوم هستند و مسحور مارهای فلسفی غرب شده‌اند، در سربزنگاه در کنار خونریزی آنها قرار می‌گیرند و برایشان به عنوان انسان‌های برتر با فهم بهتر هلهله می‌کند تا نوبت سربریدن خودشان که برای غرب، فاقد ارزش بوده و حیوانات انسان‌نما و یا ساکنان جنگل وحشی در خارج از اروپای گل و بلبل و متمدن هستند برسد. این تفکر نهادینه ضدانسانی از کشتار در نوار غزه شروع نشد، سابقه آن به سال‌ها قبل می‌رسد و شاید در تاریخ معاصر اشاره به تجزیه یوگسلاوی، تجاوز به افغانستان، عراق، لیبیا، لبنان، سوریه، یمن و... برای یادآوری خودتحقیران ایرانی مفید واقع شود.

ولی این فقط خانم «می‌جولان» و یا خانم «مادلین آلبرایت» نیستند که از قتل‌عام کودکان فلسطین و عراق احساس غرور دارند، اپوزیسیون مزدور، بی‌وجدان، خودتحقیر و خودفروخته ایرانی در قالب چپ ضدکمونیست، پسمانده‌های میراث منصور حکمت، کانون‌های بی‌وجدان فرهنگی، هنری، ادبی، حقوق بشری مسخره و گزینشی، دست‌پرورده‌هایی که در زمان قتل‌عام و نسل‌کشی مردم غزه کارزار مبارزه علیه اعدام، آنها تنها به ضد جمهوری اسلامی راه می‌اندازند و یا تور دیدار از اردوگاه‌های مرگ نازی را با یاری دولت و مأموران امنیتی آلمان سازمان می‌دهند و یا خودشان را در پشت نقاب‌های کثیف دیگری پنهان می‌کنند تا افکار را از مسأله اساسی و قطعی و تاریخی فلسطین منحرف کرده و اسرائیل را مورد حمایت قرار دهند، همه و همه در این قتل‌عام و نسل‌کشی فعالانه شرکت دارند. حتی سکوت و خاموشی آنها تأیید جنایت است.

ایرانیان بی‌وجدان و خودتحقیر، به ویژه قماش روشنفکر آنان می‌کوشند که خود را به شکل و قیافه اروپائی درآورده و ادا و اطوارهای آنها را تقلید کنند، هر یک بردیگری سبقت می‌گیرند تا مورد لطف موبلوندها و چشم‌آبی‌ها قرار گیرند. در حالی که آنها تنها آلت دست نژادپرستانه غربند تا در کشتارهای آتی در زیر پرچم «تمدن»، «مدرنیته» و

اسلامستیزی قبول مسؤولیت خونریزی را بپذیرند. این بی‌وجدان‌های ایرانی نه بیانیه‌ای در محکومیت اسرائیل و نسل‌کشی، کودک‌کشی امضاء می‌کنند و نه در هیچ تظاهراتی به ضد اسرائیل شرکت می‌نمایند. به عکس سعی دارند با برگزاری تظاهراتی که ربطی به مسایل حاد روز ندارد افراد پیرو خود را از تأثیرات انسانی مبارزات ضدصهیونیستی مردم جهان مصون نگهدارند و سرشان را به مسایل دیگر غیرحاد گرم کنند تا مبادا وجدان‌های آنها بیدار شده به حمایت از مردم فلسطین و محکومیت جنایات اسرائیل به پاخیزند.

در این عرصه گُردهای ناسیونال‌شونیست دست همه را در حمایت از اسرائیل از پشت بسته‌اند. آنها با انتخابات تقلبی ایران مخالفند و آن را تحریم می‌کنند، پرسش این است پس چرا با انتخابات دموکراتیک و آزادانه مردم فلسطین با تأیید ۷۰ درصدی که در طی آن در اکثریت شکننده خود سازمان مقاومت اسلامی حماس را به عنوان نماینده واقعی خود انتخاب کردند و محمود عباس و عمال اسرائیل را به زباله‌دان تاریخ ریختند، موافق نیستند؟ این چگونه درکی از دموکراسی و آزادی است؟ آنها با اعدام‌های جمهوری اسلامی موافق نیستند و آن را مغایر مبانی حقوق بشر می‌دانند و برای حقوق بشر زار زار می‌گریند، پرسش این است پس چرا با بمباران و نسل‌کشی و اعدام صدها هزار فلسطینی در نوار غزه موافقت و بدان اعتراضی ندارند و به ضدش اطلاعیه منتشر نمی‌کنند و کارزار تبلیغاتی و اعتراضی سازمان نمی‌دهند؟ مگر آنها انسان نیستند؟ به زعم این عده، آنها انسان نیستند و همان درکی را از ارزش فلسطینی‌ها با رهبران حماس، عرب‌ها، ترک‌ها ارائه می‌دهند که خاتم «می جولان» و فلاسفه نژادپرست عرضه می‌کنند و فاشیسم خفته که غرب در مدارس و رسانه‌ها آموزش می‌دهند.

ما در ایران و در خارج ایران با جامعه‌ای از روشنفکران، خودتحقیر، شیفته غرب، فاسد و بی‌وجدان روبه رو هستیم که تربیت شده نظام نئولیبرالی است. آنها ننگ دارند از این که سویدنی نیستند و یا به عنوان المانی آنها را هرگز نمی‌پذیرند. آنها از هویت ملی خویش شرم داشته و همواره در پی تخریب ایرانیت، هویت ملی، سنت‌های ملی، تاریخ و دستاوردهای بزرگ ایران حتی در دوران حاکمیت سرمایه‌داری رژیم جمهوری اسلامی هستند. آنها حتی با تروریسم داعش همدردی می‌کنند. آنها خود، به عنوان قربانی، مروج فرهنگ لیبرالی فردگرائی، فردپرستی، خودپرستی، خودبینی، خصوصی‌سازی، دشمنی با روحیه جمعی، همدلی، همگرائی و انسانیت هستند و این فرهنگ را تبلیغ می‌کنند که هر کس باید گلیم خود را از آب بیرون بکشد.

این جامعه روشنفکری قشر بی‌وجدانی است که از تمام امکانات و مواهب کشور و حمایت مردمی و دستاوردهای این ملت استفاده می‌کند تا دست خود را بند کرده و ساطور خونریزی را برای نابودی همان ملت و ملت‌های مشابه به دست بگیرد و جیب خود را با خصوصی‌سازی، «لیاقت شخصی، استعداد مادرزادی، برتری نژادی» پر کند و به ریش جامعه که آن را جامعه دستوری دولتی جلوه می‌دهد، بخندد. آنها از این عمل شرم هم ندارند. این هواداران کاذب دموکراسی و آزادی، زمانی که چایکوفسکی، چخوف، تولستوی، ودکای روسی، حرف الفبای «زد»، اپرای روسی، گربه روسی و... را در المان ممنوع کردند به خیابان‌ها نریختند و از «برخاستن موج جدید هیتلری» و تلافی‌جویانه برای تجاوز مجدد به روسیه انتقاد نکردند. حتی در ایران هم تولستوی، چخوف، چایکوفسکی، و گربه روسی ممنوع نیستند.

این جامعه بی‌وجدان و فاسد روشنفکری ایرانی مثلاً در المان هرگز متعرض اخراج بیماران روسی از کلینیک‌های المانی، ممنوعیت ورود بیماران روسی به بیمارستان‌های المان و یا عدم پذیرش آنها نبود و نشد و نپرسید سرنوشت غم‌انگیز سوگند بقراط به کجا کشیده است. نه تنها نظام پزشکی فاشیستی المان سکوت اختیار کرد، بلکه این گله هواداران ایرانی «حقوق بشر» گزینشی نیز سکوت اختیار کردند و حاضر نشدند از حقوق انسانی روس‌ها به صرف روس بودن دفاع کنند. مثنی پزشک ایرانی که باید نام جلاد بر آنها نهاد حتی تا جایی پیش می‌روند که به مداوای سران

رژیم جمهوری اسلامی ایران که برای درمان به خارج آمده‌اند، معترضند و کارزار «حقوق بشری» برای عدم درمان آنها راه می‌اندازند و اساس نظام پزشکی جهانی و بشری را که باید بیمار را صرفنظر از عقاید سیاسی و یا ایدئولوژیک درمان کرد به زیر سؤال می‌برند.

محاکمه قضائی جنایتکاران و مجازات احتمالی آنها ربطی به مداوای بیماری آنها ندارد. در همین المان تا قبل از روسستیزی گوشخراش و نژادپرستانه، حتی جنایتکاران و قاتلان را در زندان‌ها مداوا می‌کردند و می‌کنند و تعیین نوع و مدت مجازات و چگونگی اعمال آنها به عهده تیم پزشکی نبوده به عهده دادگستری و نظام قضائی است. این فقط توحش مطلق است که بعد از انقلاب کبیر فرانسه به دوران قرون وسطی بازگردیم و تفکیک قواء و تنظیم و اداره امور را در اختیار خوی خون‌طلبی و انتقامجویی، نفرت‌گرایی قرار دهیم.

ببینید در زیر پرچم ننگین انقلابی‌نمائی تا چه حد می‌توان سقوط کرد و به قرون وسطی فروغلتید. این روش را هیتلر اختیار کرده بود و هزاران اسیر روسی، پولندی، آسیائی و غیرروسی را در آزمایش‌گاه‌های پزشکی به قتل رساند و آن را با معیار نژادی، سیاسی و ایدئولوژیک توجیه کرد. جامعه‌ای را تصور کنید که این پزشکان اقلیت بی‌وجدان ایرانی گرداننده آن باشند و بیماران را بر اساس عقاید سیاسی و ایدئولوژیک درمان کنند، آنوقت در آن جامعه کسی از ترس به پزشک مراجعه نخواهد کرد. تصورش را بکنید که در هنگام ورود به مطب دکتر و یا بیمارستان به جای پرسش در مورد سابقه بیماری‌های شما و یا مشکل کنونی‌تان از شما جویای عقاید سیاسی و ایدئولوژیک‌تان شوند. آن جامعه «رؤیائی و انقلابی» از جمله مریدان تروریست فرقه رجوی، این روشنفکران فاسد، ۲۴ ساعت هم بر روی پای خود بند نخواهد بود.

حقیقتاً تصورش هم وحشتناک است، که آن جامعه‌ای بی‌وجدان که امروز دستش را در خون مردم فلسطین می‌شوید، فردا در خون مردم ایران که حاضر نیستند سلطه چپ ضدکمونیست، همدستان تروریست‌های فرقه رجوی، رضا پهلوی معلوم‌الحال و تجزیه‌طلبان ضدایرانی و همدست اسرائیل را پذیرا شوند، خواهد شست. آنها از مبارزه با «دو قطب ارتجاعی» صحبت می‌کنند که منظورشان به صورت پوست‌کننده سفیدشوئی صهیونیسم و سپاهنمائی حماس است. آنها خواهان تجاوز امریکا به ایران می‌باشند، آنها شعار می‌دهند: «اوباما! یا با اونا یا با ما» تا سرنوشت مردم نوار غزه را به ایران منتقل کنند و کار اسلام‌گرایان را بسازند. آنها همان کاری را خواهند کرد که امروز اسرائیل در نوار غزه می‌کند و چپ ضدکمونیست ایرانی مدعی است همه اعضا حماس را باید کشت زیرا دارای ایدئولوژی ارتجاعی و اسلام‌گرا هستند؟! چه غزه چه ایران، مرگ بر مسلمان. توگوئی این چپ ضدکمونیست که خود به خودش نمره می‌دهد، دارای ایدئولوژی انقلابی است و به این اعتبار حق حیات دارد. روزی بود که وجود گروه فلسطین و پاک‌نژادها از افتخارات ایران محسوب می‌شدند و جامعه روشنفکری ایران به این منجلاب صهیونیسم سقوط نکرده بود. امروز به برکت وجود ثوری‌های صهیونیستی و ضدبشری منصور حکمت و پیروان مستقیم و غیرمستقیمش کار به این فضاخت کشیده است.

امروز ارتش دولت صهیونیستی و کودک‌کش اسرائیل به گرسنگان، پابرهنگان، بی‌چیزان و مردم عادی غیرمسلح در سرزمین اشغالی حمله کرده و آنها را به باد گلوله گرفته و حداقل ۱۲۰ نفر از آنها را بدون ترس از اعتراضات جهانی در پرتو حمایت امریکا و غرب نژادپرست هابرماسی بی‌شرمانه به قتل رسانیده است. جرم آنها این بود که در اثر گرسنگی، تشنگی، بی‌دوائی و نیازهای بدوی، به دور کامیون‌هائی حلقه زده بودند که برای کمک و رساندن غذا به آنها آمده بودند. این کامیون‌ها محموله‌های غذایی را که با درد و رنج فراوان و عبور از مسیرهای تخریب شده و صعب‌العبور، در زیر بمباران، تیرباران صهیونیسم و دزدی این محصولات توسط آنها به مردم محاصره شده فلسطین

رسانده بودند، حال در مقصد مورد هدف قرار گرفتند. عمق این جنایت به قدری وحشتناک و هولبرانگیز است که حتی نوکران اروپائی امریکا نیز به صورت قسمی و گزینشی برای فرار از مواخذه مردم خود و حفظ چهره «دموکراتیک و بشر دوستانه» که به آن از نظر ستراتیژیک، هویتی، جامعه «برتر ارزشی» وحدت ملی که گویا همواره مورد تهدید غیرغربی‌هاست، برای مسحور کردن و فریب مردم نیاز دارند، دست به اعتراض زدند. تمام سازمان‌های جهانی و حقوق بشری، همه انسان‌های با وجدان و با شرف به این قساوت بی‌نظیر اعتراض کردند، ولی این قساوت کوچکترین تکانی به وجدان‌های خفته جامعه روشنفکری بیمار ایرانی نداد و زبانی به اعتراض نگشودند و بیانی‌های صادر نکردند. خانم نرگس محمدی، نسرین ستوده، همه فعالان حقوق بشری ایرانی، خفقان گرفتند، از زندان‌های ایران که مملو از عناصر نفوذی شده است، بیانیه و یا منشوری صادر نشد. آیا می‌شود کشتار کودکان گرسنه فلسطینی را به بهانه مبارزه با «تروریسم» حماس و یا اتهام «یک قطب ارتجاع جهانی» توجیه کرد؟ کودکان که هنوز دارای ایدئولوژی ارتجاعی حماس نشده‌اند؟! نکند که این ایرانی‌های بی‌وجدان مانند آموزگاران اسرائیلیشان بر این نظرند که کودکان فلسطینی همه و همه جنگجویان آتی حماس هستند و باید آنها را در نطفه خفه کرد و همه زنان حامله فلسطینی را در آستانه روز جهانی زن به قتل رسانید؟ این سکوت بی‌وجدان‌ها بیان تصویر آینده ایرانی است که آنها خواهان ترسیم آن هستند. جامعه‌ای بر اساس دروغ، خودتقیری، ریاکاری، تکیه به بیگانگان نژادپرست و مبولوند با چشمان آبی.

خلاصه کنیم کسانی که مبارزه سرنوشت‌سازی را که برای بشریت در خاورمیانه در گرفته است و مورد حمایت مظلومان جهان است جنگ بی‌ثمر میان دو قطب ارتجاعی برای سفیدشویی صهیونیسم معرفی می‌کنند، یاران جنگ ترکیبی و روانی صهیونیسم هستند. این جنگ بنا بر ادعای آنها به مردم دو طرف صدمه می‌زند، آنها فرقی از نظر طبقاتی و ملی میان جنگ‌های عادلانه و غیرعادلانه قابل نیستند. مردم ویتنام، الجزایر، افغانستان و... نباید برای آزادی خود می‌جنگیدند، زیرا آدم کشته می‌شود؟! برای آنها جنگ جنگ است و مضمون سیاسی و تاریخی ندارد. آنها نه تنها قاتل و مقتول، ظالم و مظلوم، استعمارگر و استعمارشده، ستمگر و ستمکشیده، اشغالگر و اشغال‌شده را هم‌تراز قرار می‌دهند، بلکه موعظه می‌کنند مردم سراسر جهان در خون مسلمانان، در خون مردم فلسطین غسل کنند و با اسلام‌ستیزی به جنگ جهاد اسلامی، سازمان حماس و جمهوری اسلامی بروند و به قتل عام آنها در خدمت منافع اسرائیل و پاکسازی اسلام دست بزنند. آنها دلشان برای صهیونیسم می‌سوزد و این سیاست ارتجاعی را سال‌هاست از زمانی که رهبرشان منصور حکمت در قید حیات بود و از تئوری‌های «ساموئل هانتینگتون» یهودی‌تبار امریکائی پیروی می‌کرد، دنبال می‌کنند. همه پیروان تئوری «دو قطب ارتجاع» همدستان نقابدار و بی‌نقاب صهیونیسم هستند و با تشدید مبارزه طبقاتی و ملی در منطقه بشدت بی‌اعتبار شده و دستشان برای مردم رو شده است.

جالب این است که مریدان این جریان‌های بی‌وجدان سیاسی مانند دسته عزاداران حسینی در پشت سر این رهبران قاتل و بی‌وجدان و عامل نفوذی صهیونیسم سینه می‌زنند و آرزو دارند با کشتار همه فلسطینی‌ها مشکلات برای صهیونیسم حل شود. این بی‌وجدان‌ها نمی‌توانند برای ایران نقش آزادیبخش ایفاء کنند، آنها اسلام‌ستیز و ناجی صهیونیسم هستند.

نقل از توفان شماره ۲۸۹ ارگان مرکزی حزب کار ایران فروردین ما- حمل-۱۴۰۳

www.toufan.org